

پیوند اخلاق و سیاست

در اندیشه غزالی

دکتر سیدمحمد رضا احمدی طباطبائی*

مقدمه

یکی از متفکران مسلمان در حوزه اندیشه‌های دینی سیاسی، ابوحامد محمد غزالی است. زین‌الدین ابوحامد محمد بن محمد بن احمد طوسی غزالی ملقب به حجة الاسلام در سال ۴۵۰ هجری در طابران طوس دیده به جهان گشود. پدرش در دوران کودکی و طفولیت وی در گذشت، اما قبل از وفات، دو پسرش، محمد و احمد را به یکی از دوستان صوفی خود سپرد تا این دو برادر را سرپرستی و تعلیم و تربیت کند.

محمد غزالی پس از طی مقدمات علوم دینی، به گرگان و سپس نیشابور رفت و به حوزه درس امام الحرمین ابوالمعالی جوینی (۴۱۹ - ۴۷۸ هـ) پیوست و نزد او تقرب بلیغ یافت. غزالی پس از وفات امام الحرمین، به معسکر در نزدیکی نیشابور رفت و مدتی به خدمت خواجه نظام الملک طوسی مشغول شد و در این دوره با سیاست عملی نیز آشنا شد. سپس غزالی به منصب استادی و تدریس در نظامیه بغداد رسید و چهار سال در آن به تدریس و خطابه و تألیف و مناظره پرداخت.

غزالی در سال ۴۸۸ هجری در اوج شهرت، در اثر یک تحول و انقلاب درونی از همه مناصب دنیوی دست کشید و به بهانه سفر حج از بغداد خارج شد. او ده سال به سیر و سلوک پرداخت و حاصل آن، تألیف کتاب *احیاء علوم الدین* است که گنجینه گرانسنگی در معارف اسلامی و اخلاقی محسوب می‌شود.

زبیدی در شرح *احیاء علوم* تأثیر کلام برادرش احمد را در مهاجرت وی از بغداد مؤثر دانسته است.^۱ برخی محققان انگیزه‌های سیاسی را در سفر وی مؤثر دانسته‌اند.^۲ عهد غزالی بر سر تربت ابراهیم خلیل علیه السلام تا حدی می‌تواند مؤید این قول باشد:

* استادیار علوم سیاسی دانشگاه امام صادق علیه السلام.

چون بر سر تربت خلیل علیه السلام رسیدم در سنه تسع و ثمانین و اربع مائه (۴۸۹) و امروز قریب پانزده سال است، سه عهد کردم: یکی آن که از هیچ سلطانی مالی قبول نکنم، دیگر آن که به سلام هیچ سلطانی نروم و سوم آن که مناظره و جدل نکنم.^۳

غزالی به دلیل علقه‌های خانوادگی به طوس باز گشت و در همان دیار خانقاهی برای صوفیان و مدرسه‌ای برای طلاب دایر کرد، تا این که در سال ۵۰۵ هجری دعوت حق را لبیک گفت و در طابران طوس به خاک سپرده شد.^۴

اخلاق و سیاست در آرای غزالی

یکی از ویژگی‌های ممتاز در اندیشه سیاسی غزالی، آمیختگی اخلاق و سیاست است. غزالی از دریچه مذهب و اخلاق به سیاست می‌نگرد؛ از این رو از نظر وی سیاست، علم قدرت و کسب قدرت به تعریف مصطلح نیست، بلکه وسیله اصلاح خلق و هدایت آنان در طریقی است که برای دنیا و آخرت منجی است. در تمام آثار و تألیفات غزالی این وحدت رویه و نگرش به چشم می‌خورد و تنها استثنایی که در این راستا وجود دارد، بخشی از گفته‌های وی در بخش دوم کتاب *نصيحة الملوك* است که بر اساس تحقیقات انجام شده، انتساب بخش مذکور به غزالی را مستبعد می‌نماید.

غزالی بر اساس نگرش اخلاقی به سیاست و با استناد به منابع دینی، دنیا را مزرعه آخرت معرفی می‌کند و سیاست را نیز وسیله تربیت و هدایت مردم و رستگار کردن آنان می‌داند. غزالی سیاست را به ترتیب نقش آن در تربیت نفوس در چهار مرتبه طبقه بندی می‌کند: اولین و کامل‌ترین شکل سیاست، «سیاست انبیا» است که ناظر به ظاهر و باطن خواص و عوام است؛ مرتبه دوم سیاست، سیاست خلفا و ملوک است که به عقیده غزالی صرفاً ناظر و حاکم به روابط ظاهری عوام و خواص در جامعه است؛ مرتبه سوم، سیاست علمای دینی است که باطن خواص را مخاطب قرار می‌دهد؛ مرتبه چهارم، سیاست و عاظ است که برای اصلاح باطن عوام و توده مردم کارآمد است.^۵

غزالی پس از ذکر مراتب چهارگانه سیاست به صورت متفاضل، می‌گوید که پس از سیاست پیامبران که جامع‌ترین و کامل‌ترین مرتبه سیاست است، شریف‌ترین مرتبه سیاست، سیاستی است که هدف آن آگاهی دادن و تعلیم مردم و تطهیر و تهذیب نفوس آنان از اخلاق و عادات مذموم و مہلک و هدایت آنان به اخلاق ممدوح و پسندیده باشد. با این نگرش غزالی پیوندی ناگسستنی میان اخلاق و سیاست برقرار می‌کند. آثار این پیوند در دیگر آرا و رهنمودهای سیاسی غزالی خصوصاً خطاب به ملوک و اربابان قدرت قابل مشاهده و ردیابی است.

آرا و اندیشه‌های سیاسی غزالی

آرا و اندیشه‌های سیاسی غزالی را می‌توان به دو بخش تقسیم کرد: بخش اول، مربوط به آرای وی درباره خلافت و امامت است و مباحثی چون ضرورت انعقاد نهاد خلافت، شروط خلیفه، چگونگی انعقاد خلافت و خلع خلیفه را شامل می‌شود؛ بخش دوم، مربوط به سلاطین و ملوک و ارائه رهنمود به آنان جهت عدم تفکیک اخلاق از سیاست و همچنین توجه به معاد و روز بازپسین است. پرداختن غزالی به بخش دوم، مبین واقعیت‌های سیاسی حاکم در زمان اوست که قدرت خلفای بغداد رو به ضعف و انحطاط بود و در مقابل، قدرت سلاطین سلجوقی تثبیت شده و رو به افزایش بود. حکومت مطلوب و آرمانی غزالی در پرتو استقرار نهاد خلافت تحقق می‌یافت، اما واقعیت آن بود که قدرت واقعی در اختیار سلاطین بود؛ از این رو غزالی می‌کوشید میان دیدگاه آرمانی خویش درباره خلافت و واقعیت موجود زمان خویش همزیستی و سازش مستمر ایجاد کند. بر همین اساس، مشروعیت قدرت ملوک و سلاطین را ناشی از نهاد خلافت و تایید دستگاه خلافت بغداد می‌شمرد و تلاش می‌کرد سلاطین را به عنوان بازوان اجرایی خلیفه به اطاعت هر چه بیشتر از دستگاه خلافت ترغیب کند.

غزالی درباره وجوب خلافت و امامت متذکر می‌گردد که وجوب برپایی نهاد خلافت متخذ از شرع است^۶ و ما در اثبات امامت و خلافت صرفاً به دلیل اجماع بسنده نمی‌کنیم، بلکه مستند اجماع را مورد ملاحظه قرار می‌دهیم؛ سپس دلایلی را در اثبات ضرورت استقرار نهاد امامت و خلافت در جامعه اسلامی بیان می‌دارد:

دلیل اول غزالی از دو مقدمه و صغرا و کبرا تشکیل شده است. مقدمه اول، بر پایی نظام دینی و مبتنی بر احکام شریعت قطعاً مورد نظر و مقصود شارع مقدس بوده است. مقدمه مذکور قطعی و یقینی است و اختلافی در آن راه ندارد؛ مقدمه دوم، نظام دینی بر پا نمی‌شود مگر این که در رأس جامعه امامی مطاع وجود داشته باشد که پاسدار احکام شریعت باشد. غزالی از این دو مقدمه ضرورت وجود امام و خلیفه و استقرار نهاد خلافت را استنباط می‌کند. غزالی دلایل دیگری نیز در ضرورت وجود خلیفه و امام بیان می‌کند که از آن جمله است: اولاً، وجود امام و خلیفه را منبع مشروعیت مناصب دولتمردان خصوصاً قضات می‌داند و فقدان خلیفه و امام را عامل مخدوش شدن مشروعیت آنان بر می‌شمرد؛ ثانیاً، اقامه حدود شرعی و اجرای احکام را منوط به حضور و نظارت خلیفه می‌داند؛ ثالثاً، وجود خلیفه را جهت ایجاد نظم و امنیت در جامعه و جلوگیری از تعدی انسان‌ها به حقوق یکدیگر ضروری می‌شمارد. براساس چنین نگرشی، غزالی فقدان خلیفه و امام را مسبب تعطیلی احکام و تشتت آرا و بروز هرج و مرج و ناامنی و تزییع حقوق مردم می‌داند.^۷

غزالی بر اساس نگرش عامه، این ده شرط را برای احراز مقام خلافت و امامت ضروری

می‌شمارد: بلوغ، عقل، حریت، ذکوریت، قریشی بودن، داشتن قدرت، کفایت، ورع، علم و سلامت جسمانی است. سلامت جسمانی شامل سلامت حواس، شنوایی و بینایی است. غزالی در مورد چگونگی انعقاد خلافت، ضمن آن که بر اساس دیدگاه اهل تسنن بر مسأله بیعت مردم تأکید می‌ورزد، معتقد است اگر یک فرد صاحب قدرت و شوکت که مردم از او تبعیت می‌کنند با خلیفه بیعت کند، خلافت منعقد می‌شود. در این مورد غزالی به واقعیات حاکم بر زمان خویش و قدرت سلاطین نظر دارد. غزالی معتقد بود اگر شروط امامت بعضاً مخدوش شود باز هم خلافت از باب ضرورت و دفع افسد به فاسد استمرار می‌یابد و تا زمانی که خلع وی باعث فتنه می‌شود باید از وی پیروی کرد. غزالی یاد آور می‌شود در صورت حکم به عدم اطاعت، مسأله از دو صورت خارج نیست: یا باید خلیفه را خلع و فرد دیگری را جایگزین وی کرد و یا این که حکم کنیم به عدم انعقاد خلافت و خالی بودن بلاد اسلامی از نهاد خلافت. فرض اول که جایز نیست، چون باعث فتنه و آشوب می‌گردد و ضرر آن بیش از فقدان برخی شروط مانند علم یا ورع در خلیفه است. فرض دوم هم ممکن نیست، چون باعث تعطیل شدن احکام دین می‌شود و این کار مانند آن است که کسی شهری را خراب کند تا خانه‌ای را آباد سازد.^۸

شایان ذکر است که غزالی فتوای مذکور را در جایی بیان می‌کند که خلع خلیفه باعث فتنه و آشوب شود و در صورت عدم بروز و عدم احتمال فتنه، خلع خلیفه‌ای که شروط خلافت را از دست داده امکان‌پذیر است؛ البته واقعیت آن است که در جهان اسلام، حکام و زمامداران جائر و نالایق از این گونه فتاوی برای تحکیم پایه‌های قدرت بسیار سوء استفاده کرده‌اند.

آمیختگی اخلاق و سیاست در رهنمودهای غزالی به سلاطین

غزالی در کتاب *التبیر المَسبُوك فی نصیحة الملوک* از اصول اعتقادی که سلطان باید به آن معتقد باشد سخن به میان می‌آورد و اصول مزبور را که عمدتاً درباره توحید، نبوت و معاد است ریشه درخت ایمان می‌شمارد و می‌گوید اگر ریشه اعتقادات ضعیف و سست گردد، آثار نابهنجار آن در شاخ و برگ‌های درخت وجود آدمی که همان رفتار و کردار اوست ظاهر می‌گردد. آن گاه غزالی ضرورت رعایت عدل و انصاف در حکمرانی را برای سلطان با ذکر روایاتی متذکر می‌شود. غزالی لازمه اقامه عدل و انصاف را تحقق ده اصل مهم زیر می‌داند:

اصل اول، سلطان قدرت ولایت و حکومت خود و مخاطرات و مهالک آن را بداند:

ولایت نعمتی است که هر کس به حق و عادلانه به آن پردازد به سعادت سترگ نایل گردد و

اگر تقصیر کند در شقاوتی افتد که پس از کفر هیچ شقاوت چنان نبود.^۹

سپس غزالی با اشاره به روایاتی سعی می‌کند، خطرها و مهالک قدرت سیاسی را برای

سلاطین و ملوک گوشزد کند. او از رسول خدا ﷺ روایتی به این مضمون نقل می‌کند:

هیچ‌کس را بر ده تن ولایت ندهند مگر آن که روز قیامت او را مغلول وارد محشر می‌کنند، اگر نیکوکار بود رها کنند و اگر نه غلی دیگر بیفزایند.^{۱۰}

اصل دوم، سلطان همواره به شنیدن نصایح علمای دین حریص باشد و همچنین پرهیز کند از دیدار علمای حریص بر دنیا که او را ثنا گویند و خشنودی او طلب کنند.

اصل سوم، سلطان نباید به این امر بسنده کند و قانع باشد که خود ظالم نیست، بلکه باید غلامان و گماشتگان و کارگزاران خود را نیز مهذب و تأدیب کند که آنان نیز از ظلم و ستم به مردم خودداری کنند، زیرا وی مسؤول ظلم و ستم آنان است.

اصل چهارم، از کبر و نخوت پرهیز کند، زیرا باعث خشم گرفتن و انتقام می‌گردد.

اصل پنجم، خود را همچون یکی از رعایا بداند و آنچه بر خود نمی‌پسندد بر آنان روا ندارد و اگر بیسندد غش و خیانت کرده باشد در ولایت.

اصل ششم، ترجیح دهد رفع نیاز مسلمانان را بر انجام نوافل و عبادات مستحب. غزالی می‌گوید: گزاردن حاجات از همه نوافل افضل است.

اصل هفتم، نفس خویش را به قناعت عادت دهد و از شهوات و لذایذ دنیوی حتی المقدور دوری کند.

اصل هشتم، همه کارها را تا می‌تواند به رفق و ملاحظت انجام دهد نه به درستی. در این باره از رسول خدا ﷺ روایت می‌کند که هر والی با رعیت خویش رفق و مدارا نکند در قیامت با وی مدارا نکنند.

اصل نهم، تلاش کند با رعایت اصول و تکالیف شرعی، مردم را از خود راضی نگاه دارد.

اصل دهم، رضایت هیچ‌کس را برخلاف شرع طلب نکند.^{۱۱}

غزالی با نگرش اخلاقی به سیاست معتقد است درخت ایمان سلطان و حاکم از دو آبشخور سیراب می‌گردد و والی باید به این دو منبع و آبشخور توجه داشته باشد: اول آن که دنیا منزلگاه است نه قرارگاه و آدمی در دنیا مسافری است که رحم مادر اول منزل او و گور ولحد آخرین منزل اوست و وطن و قرارگاه پس از آن است. پس بر عاقل آسان بود روزی چند صبر کردن برای آسایش جاویدان.^{۱۲}

دوم، درخت ایمان، شناخت نفس بازپسین است. غزالی می‌گوید: گروهی که عاقل باشند همیشه آن نفس را در پیش چشم دارند و این اندیشه بر همه واجب است و بر پادشاهان و اهل دنیا واجب‌تر.

چگونگی امر به معروف و نهی از منکر پادشاهان

غزالی در احیاء علوم الدین از چگونگی امر به معروف و نهی از منکر به شکل عام سخن گفته است؛ سپس به چگونگی و حدود امر به معروف و نهی از منکر پادشاهان می‌پردازد و پنج مرتبه را به ترتیب در امر به معروف و نهی از منکر ذکر می‌کند:

۱. شناساندن معروف و منکر؛
۲. پند دادن و اخطار کردن؛
۳. تعریف کردن و سخن درشت گفتن؛
۴. منع کردن از طریق مباشرت به قهر، مانند ریختن خمر؛
۵. استفاده از قوه قهریه.

در مورد امر به معروف و نهی از منکر سلاطین و صاحبان قدرت، غزالی دو مرحله اول و دوم را جایز می‌داند؛ اما این که مردم بخواهند به قهر سلاطین و امیران را منع کنند جایز نیست، چون موجب فتنه و شر شده و ضرر انجام دادن آن بیش از ترک آن است. در مورد سخن درشت گفتن با سلاطین و امیران، وی فتوا می‌دهد که اگر این امر فقط شخص گوینده را در معرض خطر قرار دهد و دامن دیگران را نگیرد، نه تنها جایز بلکه مستحب است که پیامبر اکرم ﷺ فرمودند: «أفضل الجهاد كلمة حق عند أمير جائر» و شیوه پاکان را استقبال از این گونه خطرها می‌داند و می‌گوید:

هرگاه پادشاه ظالم فردی را به سبب امر به معروف و نهی از منکر به قتل برساند، مقتول شهید است.^{۱۳}

غزالی شرط داشتن چنین شجاعتی را در مقابل سلاطین و صاحبان قدرت، کندن دندان طمع از مواهب قدرت آنان می‌داند و می‌گوید: هر کس که حب دنیا بر او چیره شود، قدرت هدایت و حسبت ارادل را نیز نخواهد داشت چه رسد به ملوک و اکابر.^{۱۴} غزالی با شجاعت تصریح می‌کند که نزدیکی به سلاطین و ملوک ظالم و عمال آنان برای حفظ دین و سلامت آخرت خطرناک است. وی رابطه مردم خصوصاً اعظم را با سلاطین به سه صورت ترسیم می‌کند:

إعلم أن لك مع الأمراء و العُمال الظلمة ثلاثة احوال: الحالة الأولى و هي شرّها أن تدخُل عليهم، الثانية و هي دونها أن يدخُلوا عليك، و الثالثة و هي الأسلم أن تعتزل عنهم فلا تراهم و لا يرونك...^{۱۵}

حالت اول، حالت و صورتی که به سلام پادشاه ظالم روند و این بدترین شکل و حالت است؛ حالت دوم، حالتی که ملک و سلطان بر انسان وارد شود و شر این صورت کمتر از اولی است؛ حالت سوم که مطلوب‌ترین است، اعتزال و دوری جستن از ملوک است.

غزالی در کیمیای سعادت نیز همین مسأله را مجدداً مطرح و فتوای خود را به همین شکل بیان می‌دارد.^{۱۶}

در عین حال باید توجه داشت که غزالی وقتی به مسأله عزل و برکنار کردن سلطان ظالم می‌رسد، اشعار می‌دارد که اگر خلع او مسبب فتنه و آشوب باشد، اطاعت از وی لازم است به شرط آن که خطبه به نام خلیفه خواند و سکه به نام او ضرب کند، زیرا غزالی مشروعیت حکومت سلاطین را - همچنان که گفته شد - از ناحیه تأیید خلیفه می‌داند. غزالی در مورد خلیفه نیز همین سخن را آورده است:

هرگاه شروط خلافت دچار اختلال گردد، اما شوکت و قدرت موجود باشد، خلافت استمرار می‌یابد.^{۱۷}

منابع مالی سلاطین

غزالی دو منبع درآمد را برای سلاطین حلال و مباح می‌داند: منبع اول، اموالی که از غیرمسلمانان از طریق جهاد مانند غنائم جنگی و یا مصالحه مانند فیه و جزیه گرفته می‌شود؛ منبع دوم، اموالی که از مسلمانان ستانده می‌شود و شامل دو قسم است: ۱ - میراث‌ها؛ ۲ - اموال بلاصاحب و موقوفاتی که متولی ندارند.

غزالی معتقد است غیر از این دو مورد، هرگونه اخذ از اموال مسلمانان مانند خراج و مصادره و انواع رشوه‌ها حرام است و اگر مستمری از اموال مذکور باشد شرعاً تصرف در آن جایز نیست.^{۱۸} وی همچنین معتقد است: سزاوار نیست که از اموال سلطان چیزی گرفت، چون معمولاً منشأ حلال ندارد، اما اگر بداند آن مال از ملکی است که سلطان شخصاً احیا کرده است اشکال ندارد؛ البته وی متذکر می‌شود افرادی که در جامعه شغلی دارند که فایده آن به جامعه و عموم مردم می‌رسد می‌توانند از بیت المال مستمری داشته باشند، مانند قضات، مفتیان، اطبا و طلاب. غزالی می‌گوید: عالمان دینی در صورتی در گرفتن مال از سلطان رخصت دارند که با او یا عامل او هیچ سازشی در دین نکرده و در کارهای باطل با آنان موافقت نکنند.

در مورد اندیشه سیاسی غزالی چند نکته زیر قابل توجه است:

۱. غزالی نماینده ممتاز در حوزه اندیشه‌های دینی - سیاسی است. او سیاست را از دریچه مذهب می‌نگرد و سعی می‌کند که با تکیه بر مفاهیم و باورهای اعتقادی، خصوصاً مسأله معاد و مزرعه بودن دنیا، مفهومی متفاوت از سیاست مصطلح را عرضه کند. بر همین اساس در نگرش غزالی، سیاست صرفاً علم قدرت و حکمرانی نیست، بلکه او بر اساس برداشت دینی، سیاست را وسیله استصلاح و تربیت و تعلیم خلق می‌داند.

۲. در آرای غزالی، دیانت و سیاست به هم آمیخته شده است؛ از این رو وی تعدی از اصول اخلاقی و دینی را در سیاست تقبیح کرده و سعی می‌کند با القای باورهای مذهبی به صاحبان قدرت، آنان را در صراط عدل استوار بدارد. تجویز حکومت جائز در شرایطی که بر کناری وی باعث آشوب و هرج و مرج می‌شود نیز از باب دفع افسد به فاسد توجیه شده است؛ البته واضح است که حکام جور از این گونه دیدگاه‌ها و نظریات که در میان اهل تسنن به وفور مشاهده می‌شود، در جهت تحکیم پایه‌های قدرت خویش بهره می‌گرفتند.

۳. حکومت آرمانی و مطلوب غزالی با استقرار نهاد خلافت و امامت - البته بر اساس دیدگاه اهل تسنن - تحقق می‌یابد؛ اما از آن جا که قدرت واقعی و عینی در زمان وی در اختیار سلاطین سلجوقی و حکام محلی آنان بود، او می‌کوشد میان دستگاه خلافت و قدرت سلطنت سازش و همزیستی بیشتری برقرار کند تا سلطان بازوی اجرایی خلیفه محسوب شده و در عین حال مشروعیت قدرت خویش را نیز مرهون دستگاه خلافت بداند.

پی‌نوشت‌ها

۱. سید محمد حسینی (مرتضی زبیدی)، *اتحاف السادة المتقين*، ج ۱، ص ۸.
۲. ایللیاپاولویچ پتروفشفسکی، *اسلام در ایران*، ترجمه کریم کشاورز، ص ۲۳۷.
۳. محمد غزالی، *مکاتیب فارسی*، ص ۴۵.
۴. هر چند مقبره غزالی دقیقاً مشخص نیست، اما به گفته جلال همایی در *غزالی نامه تا قرن هفتم* زیارتگاه بوده است: «و مشهده يُزارُ بها بمقبرة الطابران».
۵. محمد غزالی، *احیاء علوم الدین*، ج ۱، ص ۱۳.
۶. همو، *الاقتصاد فی الاعتقاد* (بیروت: دارالکتب العلمیه) ص ۱۴۷.
۷. همو، *فضائح الباطنیة و فضائل المستظهریة*، ص ۶۰.
۸. همو، *احیاء علوم الدین*، ج ۱، ص ۱۱۵.
۹. همو، *نصیحة الملوك*، تصحیح جلال همایی (انتشارات انجمن آثار ملی) ص ۱۴.
۱۰. همان، ص ۲۱. در مصادر شیعه نیز این روایت و روایت‌های مشابه با تغییراتی جزئی آمده است.
۱۱. همان، ص ۴۶ - ۵۰.
۱۲. همان، ص ۵۴.
۱۳. محمد غزالی، *احیاء علوم الدین*، ج ۲، ص ۳۴۳.
۱۴. ... و من استولى عليه حُبُّ الدُّنْيَا لَمْ يَقْدِرْ عَلَى الْحَسْبَةِ عَلَى الْأَرَاذِلِ، فَكَيْفَ عَلَى الْمُلُوكِ وَالْأَكَابِرِ. «همان، ج ۲، ص ۳۵۷».
۱۵. همان، ج ۲، ص ۱۴۲.
۱۶. محمد غزالی، *کیمیای سعادت*، ص ۲۴۹.
۱۷. همو، *فضائح الباطنیة و فضائل المستظهریة*، ص ۷۷.
۱۸. همو، *کیمیای سعادت*، ص ۲۹۴.

